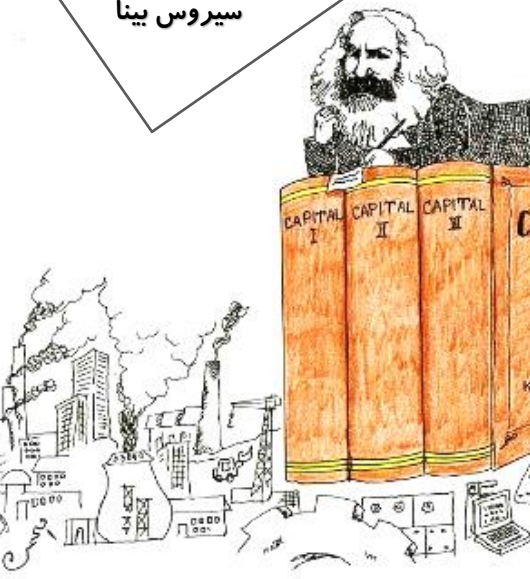




جهانِ نفت در جهانِ مارکس

سیروس مینا



جهانِ نفت در جهانِ مارکسی

دگردیسی و طلایه‌داریِ نفت
در آینه‌ی جهان‌نمایِ مارکس

سیروس بینا

توضیح ناشر: این کتابچه ابتدا به شکل یک مقاله در نشریه‌ی «نگاه» (شماره‌ی ۲۹) منتشر شده است. با درخواست ما از دکتر سیروس بینا برای انتشار مجدد این مقاله، ایشان ویرایش تازه‌ای همراه با تغییراتی در بخش‌های مختلف این مقاله را در اختیار ما قرار دادند. با سپاس از رفیق گرامی، امیدواریم که این کتابچه مورد استفاده‌ی علاقمندان قرار بگیرد.



processgroup.org

انتشارات پروسه

جهانِ نفت در جهانِ مارکس
دگردیسی و طلایه‌داریِ نفت در آئینه‌ی جهان‌نمایِ مارکس
سیروس بینا

مشخصات نشر: انتشارات پروسه، پاییز ۱۳۹۴

فهرست

- پیش‌گفتار..... ۶
- مراحل دگردیسی بخش نفت: از چماق انحصار تا چراغ تئوری
ارزش..... ۱۴
- نفت انحصاری: دوران استعمار و کنترل بین‌المللی ۱۵
- دوران بینابینی انتقال: کارتل نفت و آغاز جوانه‌های
دگردیسی ۲۱
- گلوبالیزاسیون نفت: انحصارزدایی و عملکرد قانون
ارزش..... ۳۴
- گلوبالیزاسیون، لغو موازنه‌ی قدرت و بازار گرم توطئه..... ۴۹
- سقوط اخیر قیمت نفت و نقد تئوری توطئه..... ۵۰
- نفت: شمشیر دو دم در اختیار سرمایه..... ۶۳
- ملاحظات پایانی..... ۶۸
- پانویس..... ۷۵

"نظر پاک تواند رخ جانان دیدن
که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد"

حافظ شیرازی

پیش‌گفتار

با توجه به جاروجنجال‌های اخیر در رابطه با نزول چشم‌گیر در قیمت جهانی نفت، بار دیگر فرصتی به دست آمد که با مروری مختصر بر چگونگی تحول تاریخی این بخش پراهمیت - که به راستی طلایه‌دار دگرگونی ساختاری در مناسبات اخیر سرمایه‌داری در پهنه‌ی جهان است - به این صنعت نظری بیندازیم

و از تغییرات کیفی این بخش، روند جهان‌شمول سرمایه (به معنای رابطه‌ای کلان، فراملی و اجتماعی) و فرآیند حرکت انباشت فراملی آن را در فراسوی مرزهای جغرافیایی یا دولت-ملتی (طبیعی یا قراردادی) بررسی کنیم؛ به عبارت دیگر، تحول تاریخی بخش نفت از ساختار گسترده‌ی آن در چارچوب انحصاری (کارتل بین‌المللی نفت: ۱۹۷۲-۱۹۲۸) تا دگرذیسی متکامل و فراگیر در لوای تئوری ارزش (مارکس) - حداقل برای آنان که خود را مارکسیست می‌نامند - باید حاوی حقایقی عینی و انکارناپذیر به حساب آید. حقایقی که هم نشانه‌های *بالفعل* سرمایه را مبتنی بر "درنوردیدن دیوار چین" - (عبارت کارل مارکس را که بیش از ۱۵۰ سال پیش به طریق *بالتقوه* عنوان نموده به خاطر بیاوریم) - در بطن خود دارد. کمال این نمایش آن چیزی است که خود مارکس از آن (البته به منظور پتانسیل - نه *بالفعل* - در مراحل ابتدایی انباشت سرمایه و عرصه‌ی محدود در آن زمان) به عنوان "تسخیر مجموعه جهان سرمایه‌داری" یاد می‌کند.^۱

مقصود مارکس از اشاره به این نهاد تازه‌رس (به سبک سرمایه‌داری، وگرنه بازار به معنای فراتاریخی از پیش وجود داشته است) تنها تجارت جهانی و حوزه‌ی مبادله در بازار جهانی نیست بل به طریق ضمنی از نظامی خبر می‌دهد که روابط تولیدی آن در آینده (که همین اکنون است) جهانگشا و جهان‌شمول خواهد شد و در نتیجه پس از وصول به این مرتبه، مناسبات مبادله‌ی کالا را نیز در بازار جهانی از حیطه‌ی صوری (یعنی بدون داشتن پشتوانه‌ای جهانی در حوزه‌ی تولید) به مرحله‌ی واقعی و ارگانیک مبادلات جهانی به روال و مطابق تولید فراملی ارتقا می‌دهد؛ به عبارت دیگر، حوزه‌ی تولید فراملی، حوزه‌ی مبادله و توزیع فراملی خویش را نیز دوباره‌سازی می‌کند و بدین ترتیب کیفیتی نوین مطابق با انباشت سرمایه اجتماعی در کل به وجود می‌آورد. لازم به تذکر است که انجام این کیفیت در وجوه

سه‌گانه‌ی حرکت سرمایه در کل به فرم‌های سرمایه‌ی کالایی، سرمایه‌ی مالی (یا پولی) و سرمایه‌ی تولیدی دگرذیسی شده و در جامعه به‌مثابه‌ی رابطه‌ی اجتماعی و فراگیر عمل می‌کند. بنابراین، "بازار جهانی" در زمان مارکس نطفه‌ی بازار جهانی اکنون است - نطفه‌ای که هنوز به دنیا نیامده است تا بتواند "دیوار چین" را به تسخیر خویش درآورد. این نطفه زمانی قادر خواهد بود این دیوار (یا دیوارهای مشابه) را فرو ریزد که پشتوانه‌ای در تولید فراملی داشته باشد؛ و این پشتوانه تنها با قدم گذاشتن به دوران گلوبالیزاسیون سرمایه (که خود کیفیتی افزون‌تر و مرحله‌ای بالاتر از استفاده از چوب‌های زیر بغل انحصار یا کارتل دوران پیشین سرمایه‌داری بوده است) میسر خواهد بود؛ و تنها در این دوران است که سرمایه در کل قادر است با تکیه بر سه وجه جهانی‌شده‌ی خویش در قلمرو فراملی انباشت به

تسخیر تمامی جهان پردازد. در اینجا و در این دوران سخن از سیر تکاملی مناسبات اجتماعی-اقتصادی-سیاسی سرمایه در یک روند ارگانیک در حیطه‌ی جغرافیایی مجموعه‌ی جهان است که بازسازی و تسلسل سرمایه را به‌مثابه‌ی رابطه‌ای اجتماعی و هژمونیک مسجل و هموار می‌سازد.

به‌عبارت‌دیگر، چنین جهانی - یعنی جهان گلوبالیزه - تنها تابع یک قانون عمومی و جهان‌شمول می‌تواند باشد و این همان "قانون ارزش" است که به‌مثابه‌ی بازتاب از یک نیروی عظیم بالفعل اجتماعی و گسترده بر تمام گستره‌ها و نیروهای جانبی - نظیر قلمرو جغرافیای جهانی، قوانین برخاسته از دولت-ملت، انواع حیطه‌های حقوقی بین‌المللی، انواع پیمان‌های سیاسی و غیره - سایه می‌اندازد و آنان را تا آنجا که ممکن است در خدمت می‌گیرد و یا در صورت تضاد و ناهمگونی همچون عواملی ناکارساز به حاشیه

می‌رانند. در روند چنین تحول فراگیری است که باید به مفهوم و ماهیت مادی و ساختار سیاسی دولت-ملت نیز به‌مثابه‌ی یک واحد اجتماعی تابع مناسبات اقتصادی-اجتماعی در حال دگرگونی (نه پدیده‌ای ایستا، چیزگونه و شیء‌شده) نگاه کرد. بی‌سبب نیست که مارکس با تکیه به تئوری ارزش به ما هشدار می‌دهد: "بازدارنده‌ی واقعی تولید و انباشت سرمایه همانا خود سرمایه است."^۲

با این پیش‌گفتار، دگردیدی بخش نفت و رابطه‌ی ارگانیک آن با دگرگونی‌های ساختاری جهان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در بخش‌های زیر به ترتیب با مراحل تحول نفت، از دوران انحصاری تا کارتل‌زدایی و گلوبالیزاسیون و توسعه‌ی بازارهای لحظه‌ای خرید و فروش ("اسپات") و بازارهای پیش‌خرید و پیش‌فروش ("فیوچرز") نفت، آشنا خواهیم شد. هدف اصلی بخش نخست نشان دادن فروپاشی کارتل نفت و

تکامل شرایطی است که در فرآیند جهانی به عملکرد تئوری ارزش در این سکتور می‌انجامد. در بخش بعدی تمرکز بر سقوط اخیر قیمت نفت و توجه به عینیت یافتن آن از لحاظ تئوری ارزش است. بنابراین، هدف غایی از تکیه بر عینیت دورانی نفت، به عنوان طلایه‌دار دوران پسا-پاکس امریکانا، تأکید بر گلوبالیزاسیون سرمایه (به‌مثابه‌ی یک رابطه اجتماعی) است. ضمناً، اگرچه بازار توطئه‌سرایی در این بخش بسیار گرم می‌نماید، در عوض دست عناصر و عوامل توطئه بسیار کوتاه و "خرما بر نخیل" است. این مقوله را اندکی در زیر خواهیم شکافت. افزون بر این، در جایی که دیر زمانی است کارتل نفت به رحمت ایزدی پیوسته، بند ناف سیاست خارجی آمریکا از "نفت کارتلی" بریده و نیز نگرش بورژوایی "چیزگونه" و سراب "دست‌اندازی" مستقیم به سرزمین‌های نفتی، بسیاری (لیبرال‌ها،

سوسیال‌دمکرات‌ها، حتا رادیکال‌ها) را به سرچشمه برده و تشنه باز گردانیده است، سخن از "توطئه" در رابطه با نقش عربستان و نفت در وقایع اخیر همانا قیاسی مع‌الفارق است. چون "جایی که عقاب پر بریزد/ از پشه‌ی لاغری چه خیزد." این مقاله تلاشی است در گردآوری نکاتی مشخص از بررسی‌های چندین‌ساله‌ی نگارنده در مورد بخش نفت، تئوری ارزش مارکس، فروپاشی نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، افول هژمونی آمریکا و مهم‌تر از همه به هم خوردن موازنه‌ی قدرت در دوران کنونی.

**مراحل دگر دِیسی بخش نفت: از
چماق انحصار تا چراغ تئوری
ارزش**

نفت انحصاری: دوران استعمار و کنترل

بین‌المللی

نخستین مرحله در تکامل صنعت نفت خاورمیانه مقارن با دگرگونی نسبی و پیدایش عوامل و نهادهایی است که در تاریخ تحول سرمایه‌داری از آنان به عنوان "انباشت اولیه" یاد می‌شود. در صنعت نفت نیز که به چگونگی مالکیت منابع تحت‌الارضی و زمین ارتباط تنگاتنگ دارد، طبیعتاً نحوه‌ی بهره‌برداری تابع آهنگ رشد و انکشاف شرایطی است تا بتواند نقش طلایه‌داری سرمایه (به معنی یک رابطه‌ی فراگیر اجتماعی) را بازی کند و به اصطلاح جاده را جهت ورود به دوران سرمایه‌داری آماده و صاف کند؛ بنابراین، از لحاظ تئوریک (منظور کاربرد روش تحقیق مارکسی است)، در این دوره (وجود نظام سرمایه‌داری در

اندک مناطق و پیشاسرمایه‌داری تقریباً در چهارپنجم جهان آن روز، به ویژه در این منطقه) قانون ارزش مارکس عملکردی ندارد.^۳ افزون بر این - چون که مفهوم و موجودیت مالکیت خصوصی زمین خود معلول وجود سرمایه‌داری است و نه عامل آن - مالکیت خصوصی زمین در خاورمیانه اندک بود و اگر هم بود شامل مالکیت تحت‌الارض، از جمله مالکیت سرمایه‌دارانه‌ی منابع زیرزمینی، نبود. نمونه‌ی بارز حق بهره‌برداری نفت شامل حق اکتشاف، توسعه و تولید نفت، گاز طبیعی و مواد مشتقه، تعلق به دریافت‌کننده‌ی امتیاز، یعنی انحصارات استعماری نفتی بین‌المللی داشته است. از نقطه‌نظر حقوقی و نیز از لحاظ تئوریک، حائز اهمیت است که بدانیم عمل تسلیم طولانی (مثلاً به مدت چند

دهه) حق اکتشاف، توسعه و تولید به هیچ وجه معادل تسلیم مالکیت خود این منابع (یعنی ذخایر زیرزمینی نفت در خاورمیانه، آمریکای لاتین، آفریقا، و غیره) به شرکت‌های پیمانکار نفتی نیست.^۴

اصطلاح حق بهره‌برداری (concession) به جای قرارداد اجاره (lease) به قراردادی اشاره دارد که بین یک شخصیت حقوقی خصوصی (یعنی یک شرکت) و یک دولت (یعنی یک نمود خودمختار غیرخصوصی) منعقد می‌شود. حقوق بهره‌برداری از نفت در مرحله‌ی نخست (۱۹۵۰-۱۹۰۱) ویژگی‌های عام زیر را داشت:^۵

۱. تقریباً تمامی تحت‌الارض ناحیه‌ی مورد بحث را در یک کشور یا منطقه در بر می‌گرفتند.
۲. مدت این قراردادها طولانی و معمولاً بیش از

- پنجاه یا شصت سال بود.
۳. وجود تعداد محدودی صاحبان امتیاز کارتلی در سراسر جهان استعماری آن روز.
۴. شرایط حق بهره‌برداری در مجموعه‌ی این مناطق یکسان بود.
۵. پرداخت یکسان حق امتیاز (بهره‌ی مالکانه) تعهد اصلی مالی کارتل یعنی صاحبان امتیاز شمرده می‌شد.
۶. شرایط مالی دادن امتیاز بسیار اندک و پرداخت سهم مالکیت کاملاً ناچیز بود.
۷. تغییراتی نامحسوس اما در ضوابط و شرایط حقوق بهره‌برداری در این دوره نیز رخ داد.
۸. در صورت اختلاف میان انحصارات و کشورهای نفت‌خیز مراجع قانونی، معلق و حل اختلاف اغلب با اعمال قدرت انحصارات

نفتی در معیت فشارهای اقتصادی / سیاسی
کشورهای تابع آنان انجام می‌گرفت.^۶
بدین ترتیب، سرمایه‌گذاری در بخش اکتشاف،
توسعه و تولید نفت از همان آغاز با دو نظام
مالکیت ارضی منابع زیرزمینی در سراسر جهان
در رابطه قرار گرفت: مالکیت عمومی و مالکیت
خصوصی منابع تحت‌الارضی. در همان حال، از
نظر مرحله‌ی تکامل مناسبات سرمایه‌داری، در
این مناطق گرایش خفیف به سوی ارزش‌یافتگی
(valorization) مالکیت تحت‌الارضی (ذخایر
نفتی) در مقابل ارزش‌یافتگی تمام‌عیار در
ایالات متحده پدید آمد. (ارزش‌یافتگی یعنی در
قلمرو مناسبات اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌دارانه عامل
تولید ارزش شدن که در رابطه با مالکیت ارضی
چنین کیفیتی لزوماً به تشکیل رانت می‌انجامد.)

به همین دلیل است که صنعت نفت در کل - ترکیب نامنظم مناسبات گوناگون اجتماعی در جهان - می‌بایست از طریق کنترل (مستقیم) انحصاری و تکیه بر مفهوم ابتدایی و صوری بازار سرمایه‌داری به اجرا درمی‌آید. در نتیجه، محاسبات هزینه، حجم تولید در محدوده‌ی تقاضا (نه بیشتر) و قیمت‌گذاری بی‌واسطه و بر پایه‌ی بازار کنترل‌شده نفت در گستره‌ی کارتل کنترل و اداره می‌شود. به همین دلیل، نگارنده هیچ‌گونه نقشی در رابطه با عملکرد قانون ارزش در این دوره نمی‌بیند؛ زیرا چنین عملکردی (۱) باید همراه با فرآیند رقابت (یعنی عدم وجود انحصار) در بطن تولید سرمایه‌داری باشد، (۲) باید تطبیق دقیق با نهادهای عینی قیمت‌گذاری بر اساس "بازار" سرمایه‌داری داشته باشد و (۳)

ارزش‌یافتگی مالکیت تحت‌الارضی نفت بر اساس کمیت و کیفیت کارایی مقایسه‌ای این سرزمین‌ها در فرآیند رقابت و در گستره‌ی جهانی به "اجاره‌ی تفاضلی" یا رانت نفت تبدیل شده باشد. در نتیجه، جهان نفت در لوای "قانون ارزش" مارکس امکان نداشت پیش از کارتل‌زدایی کامل نفت، جایگزینی جهانی رقابت (رقابت سنتزوار مارکسی) و گلوبالیزاسیون سرمایه در این بخش صورت حقیقت پیدا کند.^۷

دوران بینابینی انتقال: کارتل نفت و آغاز

جوانه‌های دگردیسی

مرحله‌ی دوم تکامل تاریخی صنعت نفت خاورمیانه عینیت یافتن تدریجی مناسبات سرمایه‌داری و نقش نیروهای بازار بود که به‌واسطه‌ی بحران ۱۹۷۳-۱۹۷۴ سرانجام به

کارتل‌زدایی و رها کردن قیمت‌گذاری بی‌واسطه و بوروکراتیک نفت منجر شد. در این دوره ما شاهد هم‌زیستی سازوکارها و رویه‌های در حال زوال کارتلی، گسترش جغرافیایی نیروهای بازار هستیم که به گسترش رقابت قمارگونه و از پیش کنترل‌شده در مقابل تولید از پیش تعیین‌شده، قراردادهای استعماری نفت، «توافقی‌های شخصی و با قول شرافت مدیران» (gentleman's agreements)، محاسبه‌ی دلبخواه حق امتیاز (royalties) و بهره‌ی مالکانه بنا به قیمت‌گذاری ساختگی از پیش اعلان‌شده (posted prices) بودیم. هر دوره‌ی انتقالی، ضرورتاً، گرایش به آغستگی گذشته‌ی در حال محو همراه با آینده‌ی در حال شکل‌گیری را دارد. فروپاشی نظام کارتلی نفت پیامد تغییرات معین تکاملی فراتر از

تخصیص نیابتی کارتل و نظام (کنترل شده) حسابداری بود که مدت‌های طولانی با مهارت در سراسر جغرافیای وسیع، دست‌نخورده و قاعدتاً منفعل تولید به کار بسته می‌شد. تاریخ کارتلی شدن نفت بین‌المللی به یک معنای مهم، غیر از عملکرد کارتل در محدوده‌ی جغرافیایی آمریکا، داستان دل‌خراش و تکان‌دهنده‌ی "انباشت اولیه" است.

این امر همچنین نشان می‌دهد که گسترش مناسبات سرمایه‌داری از طریق نفت نه تنها با فرآیند تضاد همراهی داشته بل سرایت‌دهنده نیز بوده است. با این همه از لحاظ تاریخی، پیروزی کارتلی شدن، بذر نابودی آن را نیز در بنیان خویش کاشت. برای مثال، ورود سرمایه‌ی خارجی در اکتشاف، توسعه و تولید نفت و جوانه

زدن مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در بسیاری از این مناطق نفتی نهایتاً به ارزش‌یافتگی مالکیت ارضی و تحت‌الارضی در حیطه‌ی سرمایه‌داری انجامید. در این مرحله‌ی بینابینی، با اکتشاف هر چه بیشتر نفت در حوزه‌ی خلیج فارس، نظام قیمت‌گذاری یگانه (منعقد در بدو کارتل بین‌المللی در قصر اکناکری واقع در اسکاتلند در ۱۹۲۸) به پایان رسید. این مرحله‌ی انتقالی خود شامل دوگانگی اضطراری نظام قیمت‌گذاری در گستره‌ی کارتل است. این قیمت‌گذاری دوگانه باعث شد که تجدیدنظری همه‌جانبه در نحوه‌ی حسابداری قیمت در فرآیند بخش‌بخش‌شده‌ی بسیاری از مناطق جغرافیایی تحت کنترل کارتل، یعنی مناطقی که قبلاً بر اساس نظام مبدأ ثابت (basing-point system) خلیج مکزیک در

آمریکا محاسبه می‌شد، به وجود آورد. بدین ترتیب، نظام جدیدِ قیمت‌گذاری اعلان شده (یعنی تعیین قیمتی به مراتب ارزان‌تر از قیمت نفت در خلیج مکزیک) برای نفت اکتشافی در خلیج فارس قائل شد. چنین وضعیتی خود حاکی از این حقیقت است که شرکت‌های عضو کارتل در حوزه‌ی خلیج فارس با دستیابی به کم‌هزینه‌ترین نفت موجود در جهان نه تنها سودهای (از پیش حساب‌شده) انحصاری نفت بلکه سهم عظیمی از بهره‌ی مالکانه کشورهای صادرکننده‌ی نفت در این منطقه را نیز به جیب بزنند.

برخی از ویژگی‌های پایه‌ای مشخص‌کننده‌ی این دوران عبارت‌اند از:

۱. تقسیم دلبخواه سودهای نفتی و رانت‌های

- نفتی که با تسهیم سود ۵۰-۵۰ آغاز شد.
۲. حذف "هزینه‌ی من-در-آوردی حمل و نقل نفت" از مبدأ خلیج مکزیک علی‌رغم مکان تولید و تعیین دومین مبدأ قیمت‌گذاری کارتلی در خلیج فارس.^۸
۳. ملی‌کردن (۱۹۵۱) و به دنبال آن "امپریالیزه" کردن صنعت نفت (۱۹۵۴) در ایران.
۴. تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک).^۹
۵. پیدایش شرکت‌های مستقل نفتی و فروپاشی کارتل بین‌المللی نفت.
- با توجه به کشف ذخیره‌های جدید و حجم عظیم نفت فراوان و کم هزینه در منطقه‌ی خلیج فارس، این نفت نه تنها جایگزین بازارهای آمریکا در غرب سوئز شد بلکه طبیعتاً بازارهای نوار

ساحلی شرقی ایالات متحده را نیز تسخیر کرد. بدین گونه، بازارهای نفتی منطقه‌ای، مجاور با نیمکره‌ی غربی، با نفت خلیج فارس تأمین شدند. این امر کارتل بین‌المللی نفت را برانگیخت تا قیمت نفت بر اساس تولید در مبدأ ثابت خلیج فارس را کاهش دهد تا بتواند مانع از ورود نفت خلیج فارس در بازار ایالات متحده شود و به این طریق ضمن پیروی از اصول مندرج در توافق‌نامه‌ی "as is agreement" - منعقد در اکتوبری (۱۹۲۸) - به اصطلاح آب رفته را به جوی بازگرداند. این در حالی است که از لحاظ تاریخی نظام قیمت‌گذاری با مبدأ کارتلی ثابت در هر دو خلیج قرار بود همانند سازوکاری کنترل‌شده جهت انتقال و توزیع نفت خام درون شبکه‌های مرتبط جهانی کارتل عمل کند؛

بنابراین، کاهش تصنعی قیمت اعلام‌شده در خلیج فارس، هم جریان نفت از مبدأ خلیج فارس را به سوی بازارهای آمریکا کاهش داد و هم از مقدار بهره‌های مالکانه کشورهای صادرکننده نفت در این منطقه (که خود درصدی از قیمت اعلام‌شده‌ی کارتلی به حساب می‌آمد) - چه از لحاظ قیمت (بر حسب بشکه) و چه از لحاظ کمیت تولید و صدور - به مراتب کاست.

تأسیس اوپک به‌هیچ‌وجه کاری انقلابی و ضد کارتلی نبود، بل اعتراضی بود به کاهش بی‌رویه‌ی قیمت‌های اعلام‌شده‌ی خود کارتلی برای کنترل و جلوگیری جریان نفت به سوی بازارهای آمریکا در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰. قیمت اعلام‌شده‌ی (کارتلی) نفت در خلیج فارس به دلیل شماری از عوامل - نظیر رکود اقتصادی سال

۱۹۵۸، گسترش تولید نفت روسیه شوروی، تحمیل تعرفه و اعمال محدود نمودن سهمیه‌ی وارداتی (نفت خلیج فارس) توسط دولت آیزنهاور در سال ۱۹۵۹ - کاهش یافت. این عامل آخر که برای از میان بردن رقابت میان تولیدکنندگان مستقل (غیر کارتلی) نفت در ایالات متحده از یک سو و کارتل بین‌المللی نفت از سوی دیگر تدارک دیده شده بود، در حقیقت "دُم خروس" دولت آیزنهاور (و نحوه‌ی دست‌اندرکاری عناصر دولتی، نظیر برادران دالس - جان فوستر و آلن - و نقش تعیین‌کننده‌ی کارتل بین‌المللی نفت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران) در حمایت بی‌پرده از کارتل بین‌المللی نفت را آشکارا به نمایش می‌گذارد. همان آیزنهاوری که به شدت محافظه‌کار، پیرو بازار و ظاهراً مخالف دخالت

دولت در امور بازرگانی بود؛ رییس‌جمهوری که دست این دو برادر هار و تشنه‌ی قدرت را برای مدت ۸ سال کاملاً در چگونگی انجام سیاست خارجی آمریکا باز گذاشته بود؛ همان آیزنهاوری که نیز در زمان او اختناق داخلی در آمریکا، در هیئت بگیر و ببندهای "مک‌کارتی‌ایسم" به اوج خود رسیده بود. همچنین، کودتاهای گواتمالا (۱۹۵۴ - علیه آربنز) و کنگو (۱۹۶۰ - علیه لومومبا) نیز هر دو با دست برادران دالس و با تأیید آیزنهاور به انجام رسیده است.

برگردیم به مقوله‌ی نفت؛ همان‌طور که از مستفاد این بررسی مشهود است، پشتیبانی دولت آیزنهاور از کارتل بین‌المللی نفت هم به زیان مصرف‌کنندگان داخلی (یعنی شهروندان و مصرف‌کنندگان در آمریکا) و هم به ضرر

اجاره‌بگیران و صاحبان ذخایر نفت در منطقه‌ی خلیج فارس بوده است؛ اما بسیار حائز اهمیت است بدانیم که چنین عمل مغایر با منافع شهروندان آمریکا توسط دولت آیزنهاور هم‌زمان با ترفندی دیگر نیز همراه بود. کاربرد زیرکانه‌ی این ترفند سیاسی توسط دولت آمریکا همانا ابداع لفظ زیرکانه‌ی "امنیت ملی" و در نتیجه لاپوشانی عملکرد غیرقانونی این دولت در رابطه با همیاری با کارتل بین‌المللی نفت (که خود شامل بزرگ‌ترین انحصارات نفتی آمریکایی نیز می‌بود) است که این خود از یک‌سو عملیات اقتصادی نفت کارتلی را به طریق فراقانونی مشروعیت می‌بخشد (و چنان‌که بعداً دیدیم به افکار عمومی حقه و از این طریق چپ رادیکال را نیز ریشخند می‌کند) و از سوی دیگر اهرم‌های سیاسی و

ایدئولوژیک کارتل نفت را درست در خدمت سیاست (تعرضی) خارجی آمریکا قرار می‌دهد. با این نیرنگ - یعنی "استراتژیک" خواندن نفت انحصاری - دست‌اندرکاران سیاست خارجی آمریکا توانستند گریبان خود را از چنگال واحد ضدتراست وزارت دادگستری آمریکا بر سر نقض قانون ضدتراست "شرمن" (مصوب سال ۱۸۹۰) و همچنین قانون ضدتراست سال ۱۹۱۱ (که منجر به تقسیم اجباری کارتل عظیم جان‌دی‌راکفلر گردید) رها کنند.

به عبارت دیگر، بهانه‌ی "نفت استراتژیک" هم به دوگانگی برخورد دولت آمریکا در رابطه با عملکرد انحصاری، به نفع روش انحصاری، خاتمه داد و هم این "تخم لق" را در دهان مدعیان "نفت‌شناس" و عناصر سیاسی، از چپ چپ تا

راستِ راست، شکست که حتا همین امروز، پس از گذشت چندین دهه هنوز که هنوز است طیف وسیعی از چپ‌گرایان (حتا "مارکسیست‌های" خودخوانده) را به دنبال "نخود سیاه" فرستاده است. در نتیجه، در مواقعی که به نقش نفت و چگونگی تحول آن می‌رسیم، بسیاری از چپ‌گرایان ما با پافشاری و استناد به نیرنگ "امنیت ملی" و تکرار ترفند قدیمی دولت آمریکا نفت را کالایی "استراتژیک" نام نهاده و با شرکت ناخواسته در این بازی ابلهانه در حقیقت به تبلیغ نظری راست‌گرایان و شرکت در توجیه عبارتی بی‌پایه و تجاهل به تعبیر نابجای آن در رابطه با نفت در دوران کنونی، پرداخته‌اند. این عناصر نه درکی تئوریک از مفهوم رقابت مارکسی و رابطه‌ی آن با قانون ارزش - پس از کارتل‌زدایی

و جهانی شدن بخش نفت - دارند و نه دریافتی
 دقیق از تاریخ تحلیلی و دگرگونی اقتصادی نفت
 در رابطه با فراز و فرود نظام پاكس امریکانا از
 خود نشان می‌دهند. امروزه، تراژدی بسیاری از
 چپ‌گرایان بیشتر در عدم وجود استقلال تئوریک
 و تقلید کورکورانه از مبانی نظری راست‌گرایان در
 رابطه با نفت است.

گلوبالیزاسیون نفت: انحصارزدایی و

عملکرد قانون ارزش

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ سه تحول عمده رخ داد
 که یکسره بنیان کارتلی صنعت نفت را به نفع
 نیروهای بالنده و عینی بازار، همراه با
 قیمت‌گذاری روزانه‌ی نفت بر اساس عرضه و
 تقاضای لحظه‌ای بازار (spot oil prices) در
 سطح جهان، تضعیف کرد. نخست، تغییرات

دگرگستاری اقتصاد کلان در رابطه‌ی اوپک با کارتل بین‌المللی نفت اثرات خود را نشان داد؛ این امر بازتاب تغییراتی بود که در تکامل درونی و ادغام ارگانیک و بالقوه‌ی کشورهای صادرکننده‌ی نفت در اقتصاد جهانی بخش نفت را نیز بی‌بهره نگذاشته بودند. دوم، کمپانی‌های نفتی مستقل رو به ازدیاد گذاشتند که این خود نشانه‌ی گویایی از اغتشاش درونی و فرسایش قدرت در نظام کارتلی اکناکری (۱۹۷۲-۱۹۲۸) بود. سرانجام، افزایش چشمگیری در هزینه‌های اکتشاف، توسعه و تولید نفت داخلی آمریکا، پرهزینه‌ترین میدان‌های نفتی در جهان، هم بر حسب بشکه و هم به ازای مقدار مطلق آن هزینه‌ها، پدید آمد. افزایش هزینه‌ی این مورد آخر نیز موجب افزایش چشمگیر هزینه‌ی جاری تولید

نفت در داخل آمریکا شد. در این زمان، بازرسی دقیق میدان‌های نفتی ایالات متحد نشان داد:

۱. پراکندگی (fragmentation) چشمگیر

زمین‌های تحت اجاره‌ی جدید نفتی در رابطه

با فعالیت‌های اکتشافی داخلی آمریکا؛

۲. پراکندگی نسبتاً قابل ملاحظه در مالکیت زمین

و ذخایر زیرزمینی (یعنی پراکندگی مالکیت

حق امتیاز)، به ویژه در میدان‌های نفتی زیر

تولید که گسترش دامنه‌ی بازدهی آنان

نیازمند به ادغام تکنیکی (زیر نظر یک

مدیریت واحد) و به‌کارگیری عملیات

پیشرفته بازیافت نفت بوده‌اند؛

۳. سقوط واقعی آهنگ یافته‌های نفتی در آمریکا

(ذخیره‌های افزوده‌شده بر حسب چاه‌های

اکتشافی) به دنبال از سر گذراندن اوج

تکنیکی تولید در این منطقه در ۱۹۷۰؛

۴. افزایش چشمگیر هزینه‌ی سرمایه‌گذاری‌های

پی‌درپی در بازیافت‌های درجه دوم و سوم در

میدان‌های نفتی قدیمی ایالات متحده (به

کارهای نگارنده، به ویژه کتاب *اصول اقتصاد*

بحران نفت، رجوع کنید).

در این میان، در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰،

«کمیسیون راه‌آهن تگزاس» سیاست کنترل

عرضه بر اساس برنامه‌ریزی تناسب تقاضای بازار

را پس از چهار دهه از زمان کشف میدان پر و

پیمان تگزاس شرقی کنار گذاشت. چنان‌که جان

بلر (*کنترل نفت*، ۱۹۷۶) به درستی تأکید می‌کند،

سیاست تگزاسی برنامه‌ریزی جهت تناسب تقاضا

با عرضه از سال ۱۹۳۲ (یا آنچه سیاست «احتیاط

در مصرف» نام گرفته)، هم‌صدا با موافقت‌نامه‌ی

اکناکری، به‌مثابه‌ی بدیلی در مقابل یکی کردن میدان‌ها (و کاربرد بازیابی پیشرفته) به کار گرفته شد که عملاً به از دست رفتن میلیاردها بشکه نفت بازیافته انجامید. در اول ژانویه‌ی ۱۹۷۰، در آمریکا، سهمیه‌ی هزینه کردن به اصطلاح کاهش چاه‌های نفت به منظور معافیت مالیاتی از ۲۷/۵ به ۲۲/۰ درصد تقلیل یافت. در ۱۵ اوت ۱۹۷۱، دولت نیکسون نخستین مرحله از کنترل قیمت‌ها را آغاز کرد. در ۱۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۳، کنترل قیمت اجباری به کنترل داوطلبانه تبدیل شد. در ۱۷ اوت ۱۹۷۳، دولت نیکسون سقف قیمت دولایه‌ای را بر نفت داخلی تحمیل کرد: نفت قدیمی (تولیدشده در سطوح ۱۹۷۲ از چاه‌های موجود یا پایین‌تر) باید به قیمت‌های مارس ۱۹۷۳ به‌اضافه‌ی ۳۵ سنت فروخته می‌شد؛ نفت جدید

(تولیدشده در بالاتر از سطوح ۱۹۷۲ از چاه‌های موجود و از چاه‌های جدید) کنترل نمی‌شد. در سال ۱۹۷۲، قانون کذایی سهمیه‌بندی واردات نفتی ۱۹۵۹ - که محصول سیاست مکارانه‌ی دولت آیزنهاور در قبال کارتل نفت بوده اما با ترفند "امنیت ملی" به افکار عمومی حقه شده بود - لغو شد (جان بلر، کنترل نفت، ۱۹۷۶؛ صفحات ۱۵۲-۱۸۶). این سهمیه‌بندی همان عاملی است که موجب شکستن و تقلیل پی‌درپی قیمت اعلام‌شده در مبدأ پایه‌ای نفت در خلیج فارس شد و به زودی به تشکیل اوپک انجامید. سرانجام، ارزش دلار آمریکا ابتدا در دسامبر ۱۹۷۱ و به دنبال آن در فوریه‌ی ۱۹۷۳، به ترتیب ۸/۵ و ۱۰ درصد، کاهش یافت. تمامی این‌ها پیش از بالا بردن قیمت اعلام‌شده توسط اوپک در ۱۶

اکتبر ۱۹۷۳ اتفاق افتاد. در اول ژانویه ۱۹۷۴ اوپک یک بار دیگر قیمت اعلام‌شده‌ی نفت خود را بالا برد. در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۴، آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) به منظور مقابله با اوپک تشکیل شد. دلیل اصلی به وجود آمدن این آژانس، داستانی نسبتاً طولانی دارد، اما با توجه به بحران گلوبالیزاسیون بخش نفت و عینیت یافتن (و جهان‌شمولی) اجاره‌ی تفاضلی در فرآیند تولید سراسری در جهان (که ضمناً اوپک را نیز به عنوان کاتالیزور و پوشش حاشیه‌ای درآورد)، ایجاد چنین سازمانی، قبل از هر چیز، نمایشگر درک نازل اولیای امور در آمریکا (به ویژه عناصری مانند کیسینجر و ...) و بلاهت سیاسی آنان در تشخیص تحول نفت است. بعداً نیز در فرآیند فروپاشی "پاکس امریکانا" همین جهالت

در درک تحول جهان (احتمالاً با تکیه بر تئوری‌های توخالی خودهمان‌گویانه در روابط بین‌المللی)، همراه با خودبزرگ‌بینی عناصر بلندپایه‌ی دولتی و غیردولتی را می‌توان تجربه کرد. خواننده‌ی تیزهوش با نگاهی اندک به چگونگی ایجاد همین آژانس به اصطلاح بین‌المللی می‌تواند به پوشالی بودن هدف، "خالی‌بندی" و خلاصه استیصال سیاسی دولت (و بسیاری از دولت‌مردان و دولت‌زنان دست‌اندرکار) آمریکا در این دوران پی ببرد.^{۱۰}

نهایتاً، شبکه‌ی بزرگ کارتلی اکناکری در جریان این دوره‌ی گذار به تدریج از هم پاشیده شد. این موافقت‌نامه‌ی بوروکراتیک سرّی و جهان‌خوار سرانجام جای خود را به نیروهای شفاف و عنان‌گسیخته‌ی بازار داد. نبودِ کنترل بر

حجم در حال افزایش نفت خارج از شبکه‌ی کارتلی نتیجه‌ی مطلوب را برای عملکرد نیروی سرکش بازار فراهم کرد. توسعه‌ی ساختار رو به رشد سرمایه‌داری در کشورهای صادرکننده‌ی نفت منجر به ارزش‌یافتگی بالقوه‌ی مالکیت ارضی و تبلور مقوله‌ی مدرن رانت در حوزه اقتصاد نفت شد. این نیز به نوبه‌ی خود ماهیت اوپک را - علی‌رغم حضور اسب‌های تروای سال‌های طلایی گذشته (Pax Americana) که هنوز درون سازمان دگردیسی‌شده‌ی اوپک به دنبال موضعی میانه می‌گشتند - تغییر داد. میدان‌های نفتی ایالات متحده بر اساس تحولات جدید بازسازی و بهبود یافتند؛ صنعت جهانی نفت از طریق بحران از نو سازمان‌دهی و یک‌دست شد؛ و قیمت تولید نفت ایالات متحده به قیمت

تنظیم‌کننده‌ی تولید برای کل این صنعت در سراسر جهان تبدیل گردید. نفت تحول‌یافته‌ی پس از بحران با قیمت‌های یکنواخت و یکسان بازار، رانت تفاضلی جهانی نفت و بالاخره تلاطم رقابتی و بی‌انتهای بازار به عصر جهانی شدن قدم نهاد (بحث کامل این نکات را می‌توان در کارهای نگارنده، به ویژه در سه کتاب مندرج در پانوشتها، ملاحظه نمود).

- بحران سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴ (یعنی بحران گلوبالیزاسیون بخش نفت) را باید چون آینه‌ی دگرگونی‌های چندجانبه و گسترده‌تری تلقی کرد:
۱. یک‌دست شدن جهانی صنعت نفت - از پایین‌ترین تا بالاترین ساختار هزینه - تحت یک قاعده و نهاد قیمت‌گذاری رقابتی؛^{۱۱}
 ۲. ملی‌کردن بالقوه و ملازم با آن فراملی شدن

- نفت در مقابل کارتل بین‌المللی نفت توسط دولت‌های رانت‌بگیر نفتی،
۳. کارتل‌زدایی نفت ایالات متحده و بازسازی صنعت نفت آن کشور؛
۴. ارزش‌یافتگی عمومی مالکیت ذخایر نفتی تحت‌الارضی جهان و شکل‌گیری رقابتی رانت تفاضلی در جهان نفت؛
۵. دگرگونی اوپک از یک رانت‌بگیر جنینی به یک رانت‌جمع‌کن کاملاً بالیده؛
۶. تکثیر و تعدد بازارهای رقابتی و جهانی نفت، لغو "قیمت اعلان شده" و استقرار قیمت‌های جهانی "اسپات" نفت؛
۷. عدم لزوم دست‌اندازی بی‌واسطه (فیزیکی)، بی‌اساس بودن خیال اتوپی خودکفایی و بالاخره بی‌اثر شدن و بی‌مورد بودن استناد

وابستگی به یک منطقه‌ی نفتی خاص (به مقالات نگارنده، به ویژه کتاب نفت: ماشین زمان، رجوع کنید).

در نیمه اول دهه ۱۹۷۰، عصر دوگانه (یا چندگانه‌ی) نفت ارزان و نفت گران به سر رسید؛ اما همان طوری که تجربه کردیم، در قاموس رئال پولتیک و در معیت شوخی بی‌مزه "امنیت ملی"، ادعای مسخره‌ی تئوری وابستگی و اندیشه‌ی متداول، منحنی و چیزگونه (fetishism) دستیابی مستقیم به نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ تا منجر به مکالمات ناهنجار و تهدیدهای جدی علیه محمدرضا شاه - سرسپرده‌ی مطیع کودتای آمریکایی ۱۹۵۳ و فرزند دست‌پرورده و سربزه‌زیر "پاکس امریکانا" - توسط هنری کیسینجر شد. آنان که سخن از

هنجار و درستی تئوری‌های راست‌گرایانه در رابطه با روابط بین‌المللی و علوم سیاسی (نگاه کنید به نشریات آراسته اما خالی از مطالب و حقایق ماهوی "اصلاح‌طلبان" در جمهوری اسلامی و به به و چه چه در یوزه‌وار ستایشگران فوکویاما، هانتینگتون و غیره) سر می‌دهند و با ادا و اطوار سیاسی تئوریسین‌های بورژوازی، نظیر کیسینجر یا برژنسکی را به رخ چپ‌گرایان می‌کشند، بهتر است اندکی با دقت به سخنان کیسینجر و واکنش سیاسی وی در تشخیص تحول این دوره‌ی کوتاه نظری بیندازند و از این رهگذر نقصان اندیشه و قلت درک از دگرگونی تاریخی این دوره را به وضوح تماشا کنند.

در این دوره نیز، ما شاهد دستپاچگی دولت کارتر و طرح ایجاد نیروی ضربتی سریع جهت

گسیل به خلیج فارس بودیم.^{۱۲} پس از دهه‌ی ۱۹۷۰، در جبهه‌ی به اصطلاح تحلیلی ژئوپولتیک نفت، اغلب مباحثات جسته گریخته بر محور هژمونی^{۱۳} و دغدغه‌ی تولید، مصرف و واردات نفت در ایالات متحده تمرکز یافت. سؤال اصلی برای هیئت حاکمه در آمریکا این بود که در این ماجرا آمریکا باید چه کند، نه اینکه جهان به کدام دوران قدم گذاشته است. چنان که دیدیم، این همه بحث‌های حاشیه‌ای "عرضه-تقاضایی"، خودهمان‌گویانه و گمراه‌کننده در برهه‌ی این تحول ساختاری و دوران‌ساز نه تنها کمکی به روشن شدن این تغییر ماهوی نکرد، بل بسیاری از پژوهش‌گران و اقتصاددانان رادیکال و چپ را نیز با خود به بیراهه‌ی گنگ اغتشاشات نظری (و تبعیت تئوریک از راست‌گرایان درون صحنه)

سوق داد. سرانجام، تقریباً یک دهه طول کشید تا آمریکا، اوپک و جهان پر غلیان تشخیص دادند که این تحولات، دوران ساز و برگشت‌ناپذیرند. یا به زبان خودمانی، "گر نستانی به ستم می‌دهند." اکنون دیگر همگان به وجود غیرقابل‌انکار این برگشت‌ناپذیری اذعان دارند، اما متأسفانه هنوز هم بسیاری، از درک سیستماتیک حقیقتی که این بازگشت‌ناپذیری را به وجود آورده است عاجزند. دامنه‌ی این تأسف به کنار، اما لبه‌ی تیز تأسف نگارنده بیشتر متوجه پژوهش‌گرانِ رادیکال و مدعیان چپ‌گراست که هنوز که هنوز است در بررسی نفت از تئوری‌های پوسیده و قالبی راست‌گرایان تغذیه می‌کنند.

گلوبالیزاسیون، لغو موازنه‌ی قدرت و بازار گرم توطئه

سقوط اخیر قیمت نفت و نقد تئوری

توطئه

با توجه به تحولات برشمرده در دوره‌بندی تاریخی بخش نفت، انحصارزدایی و گلوبالیزاسیون سراسری نفت (نه تنها جهانی‌شدن انرژی‌های فسیلی بل گلوبالیزاسیون تمام فرم‌های انرژی) در فرآیند بحران دهه ۱۹۷۰ عینیتی جهان‌شمول و تقریباً مبرا از سیاست‌بازی‌های معمول دوران انحصار برای این بخش به بار آورد. این عینیت از یک سو به تولید تنگاتنگ رقابتی (انحصار شکن و به مفهوم مارکسی آن) در سراسر سرزمین‌های نفتی در فراسوی مرزهای ملی مربوط است. از سوی دیگر این خود حاوی نمایش ارتباط ارگانیک (در تولید و در بازار) میان تمام ذخیره‌های جهانی نفت - از نازل‌ترین تا

گران‌ترین - است که تعیین ارزش واحد (بر اساس قانون ارزش) را در این بخش میسر می‌سازد. به همین جهت است که در این فرآیند تاریخی نمی‌توان، برای مثال، "کدخدا را دید و ده را چاپید"، زیرا اولاً، این "ده" دیگر در دست انحصار بین‌المللی نفت نیست؛ ثانیاً چاپیدن یک "ده" لزوماً به تمام "دهات" در سراسر جهان نفت سرایت می‌کند و ناگهان دامنه‌ی این "سرایت" در سرزمین‌های نفتی، در خود آمریکا "گریبان صاحب بچه" را با بروز خساراتی غیرقابل‌پیش‌بینی خواهد گرفت. وانگهی، لزوم انحصار و استفاده از آن به‌مثابه‌ی چماق سیاسی و اهرم اقتصادی، خود حاوی حقیقتی است که نفت را بی‌بهره از عینیت کافی، بازیچه‌ی سیاست خارجی و در معرض توطئه قرار می‌دهد. چنان‌که

تجربه نشان داده است، وجود هر نوع کارتل، خود بیانگر ذهنیتی است که اغلب می‌تواند وسیله‌ساز عملیات توطئه‌آمیز باشد. به همین خاطر، آنان که امروزه به وجود انحصار نفت اصرار می‌ورزند، هنوز بر حسب عادت سخن از وجود توطئه در فرآیند قیمت‌گذاری و یا نحوه‌ی تعیین عرضه و تقاضای نفت می‌کنند؛ اما حقیقت این است که در این دوران عملکرد قانون ارزش دیگر نه به آمریکا و نه به هیچ قدرت جهانی اجازه نمی‌دهد که مانند گذشته بساط سیاست خارجی خود را کنار نفت پهن کند؛ و یا (به روش افاضات چپ‌نمایانه‌ی مرسوم) برای دستیابی به نفت، مثلاً به عراق یا لیبی لشکرکشی کنند. پس باید از نگاه سطحی (و مکانیکی) پرهیز نمود و چرایی این لشکرکشی‌ها را به گردن نفت نینداخت، چرا که

این‌گونه نگرش خود از خطایی به مراتب بزرگ‌تر (و نابخشودنی‌تر) در فهم تحول و چگونگی کلیت تضادهای دوران کنونی (پسا-پاکس امریکانا) حکایت می‌کند.

افول قیمت نفت و سقوط پی‌درپی آن - از اواسط تابستان گذشته (۲۰۱۴) تاکنون - معمایی است که تنها با رجوع به نوسان‌های عرضه و تقاضا قابل حل نیست. چرا که با توسل به نیروی بازار (یعنی قوه‌ی محرکه‌ی بازار یا سلسله‌جنبان عرضه و تقاضا) نمی‌توان به چگونگی عملکرد این نیرو بر عرضه و تقاضای کوتاه‌مدت نفت دست یافت؛ زیرا اثبات علمی یک "سوژه" را نمی‌توان از کانال آغاز آن و در همان حال با پایان آن به انجام رسانید؛ در همین رابطه، بیان نوسان قیمت نفت (و یا قیمت هر کالایی) و خود این

تغییرات، بیانی خودهمان‌گویانه است؛ به عبارت دیگر، دلیل نوسانات قیمت را نمی‌توان با خود این نوسانات بیان کرد. پس برای اجتناب از خودهمان‌گویی لازم است که ما چگونگی این نوسانات را در رابطه با مبدأ تنظیم‌کننده‌ی این نوسانات بیان کنیم. این جست‌وجو ضمناً ما را بر آن می‌دارد که از خود پرسیم: "چرا نوسانات بازار، در صورت عرضه‌ی بسیار زیاد در کوتاه‌مدت، به سقوط آزاد قیمت در لحظه نمی‌انجامد؟" یا چرا و چگونه در نظام سرمایه‌داری (سیستمی که عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان کالا **کوتاه‌مدت** از یکدیگر بی‌خبرند) با وجود پراکندگی عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان و در نتیجه عدم امکان اشتراک لحظه‌ای (که منطقی‌تلاقی نمودار عرضه و تقاضای لحظه‌ای را غیرممکن می‌کند)

قیمت کالاها به آسانی از بازار ترخیص می‌شود.^{۱۴}

پاسخ به این پرسش: (۱) ابداع غیرمنطقی عامل "خارجی" - مانند نیاز به (auctioneer) مأمور مداخله در حل و فصل مبادله - کاملاً مغایر با مفهوم عینیت‌یافتگی تولید و تنگاتنگی آن با بازار سرمایه‌داری است؛ (۲) دلیل اینکه قیمت لحظه‌ای بازار، در نبود یک مرکز کنترل غیبی، سقوط نمی‌کند وجود مرکز ثقلی است که به‌مثابه‌ی مبدأ - سوی بروز بحران‌های دوره‌ای (business cycles) - قیمت کالا را در طولانی‌مدت تعیین می‌کند؛ (۳) این مرکز ثقل همانا ارزش کالا است که بر اساس قانون ارزش، حاوی نیروی کار "زنده" و کار "مرده" در کالا است؛ (۴) تئوری کامل قیمت شامل اولویت قیمت طولانی بر قیمت لحظه‌ای است، در نتیجه

عملکرد قانون ارزش در رابطه با مکانیسم بازار را به همراه دارد؛ (۵) تساوی عرضه و تقاضای لحظه‌ای در بازار سرمایه‌داری امری تصادفی است، بنابراین، سخن از عرضه و تقاضای کالا به تنهایی یک خودهمان‌گویی فاحش است؛ و این خود کاملاً جایگاه غیرعلمی و وضعیت تراژیک نظام قیمت‌گذاری در اقتصاد نئولیبرال (نئوکلاسیک) را به خوبی ترسیم می‌کند.^{۱۵}

برگردیم به نوسانات قیمت نفت. چنان‌که می‌دانیم سیر نزولی قیمت نفت از سال گذشته شروع شد و در عرض چند ماه قیمت نفت از بشکه‌ای ۱۱۵ دلار به زیر ۴۵ دلار رسید. ملاک قیمت البته بر اساس دو بازار جهانی "برنت" (لندن) و "نیویورک اکسچنج" (نیویورک) است که به دو نوع نفت (نفت دریای شمال و نفت حدّ

وسط تگزاس) اختصاص دارد. نفت‌های دیگر و تولیدکنندگان آن در جهان، من جمله تولیدکنندگان "اوپک"، نیز با این دو بازار و نیز با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ رقابتی و هم‌آهنگی ارگانیک دارند. دلایل سقوط روزافزون نفت در این برهه به شرح زیر است:

۱. رکود اقتصادی و نزول قابل توجه عرضه‌ی عمومی، شامل کاهش طولانی در مصرف نفت در جهان؛

۲. تحول تکنولوژیک در تولید انواع انرژی‌های غیر فسیلی (قابل تجدید) مانند انرژی بادی و خورشیدی و نیز تخصیص یارانه جهت ایجاد انگیزه‌ی انتقال مصرف به سوی این منابع؛

۳. تحول شگرف تکنولوژیک در صنایع اکتشاف نفت و گاز طبیعی، نظیر کاربرد مته‌های بلند

افقی جهت عبور و معاینه‌ی بسیاری از ذخیره‌های غیرمتعارف گاز طبیعی (shale) و "فرکینگ" (hydraulic fracturing)، با قابلیت دستیابی به منابعی که استفاده از آن‌ها در گذشته امکان‌پذیر نبوده است؛

۴. تولید قابل توجه نفت و گاز طبیعی در آمریکا به طریق فرکینگ، روشی که با هزینه‌های هنگفت ویران‌کننده، وبال محیط زیست است؛ اما به خاطر کمبود (یا نبود) قوانین حفاظت محیط زیست در این ایالت‌ها (برای مثال: تگزاس، اکلاهما، نورت داکوتا) هزینه‌ی واقعی تولید در قیمت‌گذاری این منابع، کم برآورد می‌شود.

۵. تولید غیرمتعارف و بی چفت و بست (با زیان‌های بسیار به محیط زیست و بهداشت

عمومی سرخ‌پوستان در ایالت آلبرتا) از منابع "سنگ‌های قیری" (tar sands) در کانادا با اِشلی عظیم و به‌وسیله‌ی کاربرد تکنولوژی حفاری عمیق و استفاده از آب فراوان جهت شستشوی ماسه و جدا کردن ماده‌ای که شبیه به نفت است و نیاز به ذخیره‌های آب فراوان. دولت کانادا هم‌اکنون با کشیدن لوله به غرب این کشور درصدد صادر کردن این تولیدات به چین است.

۶. قرارداد چهارصد میلیارد دلاری میان دولت روسیه و دولت چین در تابستان ۲۰۱۴ در رابطه با کشیدن لوله به شرق روسیه تا مرز چین و صدور گاز طبیعی از سیبری به چین. این قرارداد ده ساله متعاقب کودتای نافرجام آمریکا در اکرائین توسط دو دولت به امضا

رسید که نیز باید پاسخی ضمنی از جانب ولادیمیر پوتین به دولت اوباما تلقی شود. بدیهی است که توشیح این قرارداد اثری قابل توجه در ازدیاد حجم عرضه‌ی نفت در آینده می‌گذارد.

با توجه به اثرات توأمان عوامل برشمرده در بالا، به علت تقاضای اندک و عرضه‌ی بسیار در بازارهای روزانه و پیش‌فروش، نوسانات قیمت در بازار جهانی نفت برای مدتی زیر قیمت طولانی نفت قرار گرفته است. قیمت طولانی نفت در جهان نیز بر مقیاس هزینه‌ی ذخیره‌های نفت در ۴۸ ایالت پایینی آمریکا (یعنی پرهزینه‌ترین نفت در جهان) قرار دارد که این خود تابع رقابت فراگیر ذخیره‌های نفت در همگی مناطق نفت‌خیز در جهان است. در این رابطه، نرخ سود متساوی

(رقابتی) به انواع سرمایه‌های هزینه‌شده در تمام عرصه‌ی تولید، بدون توجه به مرغوبیت یا عدم مرغوبیت ذخایر نفتی (شامل منابع گاز طبیعی) تعلق می‌گیرد؛ اما در فرآیند همین رقابت فراگیر، مرغوبیت نسبی این ذخایر نیز با تطابق با درجه‌ی کارایی آنان به اجاره‌های تفاضلی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، مقیاس (magnitude) و ملاک ارزش نفت (همان ارزشی که مارکس به درستی آن را مقدم بر قیمت بازار می‌شمارد) بر اساس تولید در عرصه‌ی پرهزینه‌ترین میدان‌های نفتی جهان تعیین و به‌مثابه‌ی مرکز ثقل (قیمت طولانی نفت) نوسانات روزانه‌ی قیمت بازار را مبدأ می‌بخشد. با این تفصیل و در این دوران، مسئله‌ی "توطئه" در رابطه با نفت - مثلاً عرّ و تیز (ببخشید!) عربستان سعودی در پیش‌فروش

کردن نفت زیر قیمت "اسپات" و "فیوچرز" یا نشخوار همیشگی دولت آمریکا در لزوم خودکفایی انرژی یا تصمیم دولت اواما در امکان فروش نفت به دولت دست‌نشانده‌ی اکرائین در ستیزه با ولادیمیر پوتین - همه و همه حکم پرداخت "نذری امامزاده" را در رابطه با "روغن ریخته" دارد. البته در این جهان پر آشوب هر کسی (یا دولتی) می‌تواند دربند توطئه باشد؛ اما بگذارید به این پرسش ساده پاسخ دهیم که توطئه‌ای (یا توطئه‌هایی) که ضامن اجرا ندارد - یعنی با عینیت موجود، تومانی هفت صنار تفاوت معامله دارد - چگونه توطئه‌ای می‌تواند باشد. آیا سخن از توطئه بدین طرز و یک کلاغ-چهل کلاغ کردن آن در بلندگوهای ارتباطات جمعی خود توطئه‌ای در گسترش تحمیق همگانی و نشانه‌ی

بی‌خبری نیست؟

نفت: شمشیر دو دم در اختیار سرمایه

انحصار بین‌المللی نفت و جایگزینی آن در پهنه‌ی جهان بین دو جنگ جهانی از جمله عواملی است که در فرآیند گسترش خود به چگونگی و تبلور طلوع نظام پس از جنگ جهانی دوم، معروف به پاکس امریکانا (۱۹۴۵-۱۹۷۹)، گرهی تنگاتنگ و تاریخی خورده است. این گره البته با تحول جهان آن روز و رابطه‌ی آن با چالش‌های روزافزون توده‌های تحت ستم استعمار کهن (برای مثال، وضعیت اسفناک امپراتوری انگلیس را مجسم کنید)، از یک سو و از سوی دیگر عینیتی انکارناپذیر که چندی بعد "استعمار نو" را وادار به زدودن این نحوه از استعمار نمود، بسیار مرتبط است. تا آنجا که این ارتباط می‌تواند همچون

آینه‌ای تمام‌نما دگرگونی‌های این عصر پرماجرا را منعکس نموده و پس از آن نیز شمه‌ای از کارنامه‌ی سیاسی-اقتصادی-تاریخی نظام پاکس امریکانا را به جهانیان ارائه کند. کارنامه‌ای که پس از گذشت سالیان دراز پس از فروپاشی کارتل و نیز خودِ نظام (پاکس امریکانا) هنوز در ذهن عوام به قوت خود باقی است؛ به عبارت دیگر، حتا با نابودی کارتل نفت (کارتل‌زدایی) و فروپاشی نظام حامل آن - یعنی پاکس امریکانا - هنوز ارواح خبیث و پر مخافت این مردگان در باور بسیاری از جهانیان پابرجا مانده‌اند.

نفت جهانی پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ از همه سو در معرض غلیان، بی‌ثباتی (volatility) و عدم اطمینان در عرصه جهانی (universal uncertainty) بوده است. نبودِ واکنش سریع

قیمت به سیر افزایش تقاضا (excess demand) ناشی از دو مسئله‌ی بغرنج است: (۱) شرط لازمِ درازمدت برای ایجاد ظرفیتی جدید در مقابل بی‌ثباتی بازار و سمت و سوی نامطمئن قیمت‌های آینده و (۲) تنگنای تنظیم تغییرات ظرفیت تولید در پاسخ‌گویی به روال بازار، بدون آنکه هزینه‌ی اقتصادی چشمگیری را که ناشی از فقدان کارایی فنی و صدمات احتمالی به ذخایر است متحمل شد. این وضعیت در مورد عرضه‌ی زیاد مشکل‌تر است. در اکثر میدان‌های نفتی، سطوح ظرفیت تولیدی موجود پیشاپیش به طور عادی در بیشتر میدان‌های نفتی مشخص شده است، از جمله آن‌هایی که قیمت جهانی تولید را تنظیم می‌کنند. این میدان‌های نفتی تنظیم‌کننده (ملاک و اندازه‌ی ارزش) به ویژه در حالت کاهش

قیمت‌ها تحت فشار جدی قرار می‌گیرند. در این حالت بستن چاه‌های نفت یک امکان بسیار پرهزینه است. با این همه هنگامی که چاه‌ها بسته می‌شوند، ذخیره‌ی نفت موجود در آن‌ها برای همیشه از دست می‌رود. برای اجتناب از صدمه زدن به ذخایر، یک امکان دیگر همانا ادامه‌ی تولید در این‌گونه میدان‌ها و امید به بهتر شدن قیمت‌های بازار در آینده است.^{۱۶}

به همین دلیل است که قیمت تنظیم‌کننده‌ی تولید بلافاصله کاهش نمی‌یابد، مگر اینکه تولید با یک اضافه عرضه‌ی زیاد و طولانی مدت روبرو شود که در آن صورت سطوح ریسک و قبول زیان برای ادامه‌ی کار تولید چنین تولیدکنندگانی بسیار زیاد است.^{۱۷} این وضعیت ممکن است در حقیقت یک بحران نفتی به وجود آورد که وقوع آن منجر

به بازسازی ساختاری سرمایه در این بخش خواهد شد. این بازسازی، لزوماً، همراه با یک قیمت تنظیم‌کننده‌ی جدید تولید و نیز تغییرات قیمت بازار حول محور آن، خود را در چارچوب جهانی نفت منعکس خواهد کرد. به این‌گونه سرشت‌نشان چنین بحران‌هایی را باید از درون توضیح داد، یعنی از جایگاه پوشش‌های درونی صنعت نفت و نه بنا به اوضاع و احوال برآمده از رخدادهای خارجی.

ملاحظات پایانی

چنان که به تفصیل توضیح داده شد، عینیت قیمت‌گذاری در نفت مستقیماً به عملکرد قانون ارزش در دوران پسا‌کارتلی و جهانی‌شدن این بخش مرتبط است. در سطح وسیع جهانی نیز این عینیت به‌مثابه‌ی اخطارکننده‌ی فراز و فرود تاریخی نظام بین‌المللی پاکس امریکانا (۱۹۷۹-۱۹۴۵) و افول هژمونی آمریکا، در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، در یک فرآیند بحرانی و جهان‌شمول، خود را به صورت بالفعل نمایان کرده است. بنابراین، اگر نفت کارتلی را بتوان با فراز پاکس امریکانا و هژمونی آمریکا هم‌سو دانست، نفت گلوبالیزه را باید با فرود پاکس امریکانا، فرود هژمونی آمریکا و نیز قطع بند ناف سیاست خارجی این دولت از نفت رقم زد. نتیجه‌ی کلی این تحول، تغییر موازنه‌ی قدرت در تمام جهان، به ویژه در

منطقه‌ی خاورمیانه است؛ و این خود به ما می‌آموزد که هرگونه "توطئه" در این دوران نمی‌تواند بُرد چندانی داشته باشد و چه بسا در مقاطعی نیز می‌تواند به ضدّ خود تبدیل شود. نفت همچنین طلایه‌دار گلوبالیزاسیون سرمایه در جهان است.

در فرآیند کاهش روزافزون قیمت نفت در این برهه، بسیاری از تولیدکنندگان نفت در آمریکا (میدان‌های نفت shale در تگزاس، اکلاهما، نورت داکوتا و ...) و کانادا (میدان‌های سنگ قیری tar sands در ایالت آلبرتا) پس از چندین ماه صبر و شکیبایی تحمل ضررهای حاصله از نزول قیمت را نیاورده و تعطیل شماری از میدان‌های تولیدی را در دستور کار گذاشتند. این تصمیم اکنون باعث بیکاری قابل توجهی در این

ایالت‌ها شده است. در کانادا نیز شماری از عملیات استخراج سنگ‌های قیری متوقف شده که پس‌امد آن ازدیاد بیکاری در این صنعت است. کاهش قیمت نفت همچنین فشار مالی قابل‌ملاحظه‌ای بر بودجه‌ی کشورهای صادرکننده‌ی نفت، نظیر روسیه، ایران، ونزوئلا، عربستان و ... وارد کرده که اثر آن بر حسب درجه‌ی نیاز به درآمد نفت برای هر کشور متفاوت است. در ایران با توجه به فشار تحریم‌های سنگین و دندان‌شکن موجود، نفت بشکه‌ای ۳۰-۴۰ دلار تنگنای تنگ اقتصادی را تنگ‌تر کرده است. خلاصه کنم: در این برهه، کاهش قیمت نفت تأثیرات گوناگون خود را بر تمام عرصه‌های اقتصادی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تحمیل نموده است.

این نوشتار با حافظ آغاز شد؛ اکنون اجازه بدهید آن را با شکسپیر پایان دهیم. گفتیم که طلایه‌داری بخش نفت، در رابطه با دوران گلوبالیزاسیون، خود آغازی است که پایانی را اعلام کرده است و نتیجه‌ی این پایان افول هژمونی آمریکا و دگرگونی شگرف در موازنه‌ی قدرت سیاسی در جهان - به ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه - است؛ اما آنچه کِشِشِ این افول را در تراز تراژدی‌های شکسپیر قرار می‌دهد همانا درنگ آمریکا در پذیرش این افول و ذاتی انگاشتن (intrinsic) این "رهبری" بر جهانی که با نفی "رهبری آمریکا" موجودیت پیدا کرده و اکنون در حال فرم گرفتن است. در این پایان غم‌انگیز، مدعیان رهبری در آمریکا نیز همانند "مکبث" با دلوپسی و دل‌نگرانی مدام با خود

زمزمه می‌کنند: "تا جنگل بیرنام حرکت نکند و به تپه‌ی دانسیناین نرسد [آمریکا] شکست نخواهد خورد." و حال اینکه دیر زمانی است "جنگل بیرنام" به سوی واشنگتن در حرکت است. عبارت پیامبرانه حرکت یک جنگل یا سرانجام جابه‌جایی انحصار با رقابت - به عکس آنچه نخست به ذهن متبادر می‌شود - اشاره و نشانی از وقوع عینیت‌هایی است اجتناب‌ناپذیر که در نطفه نا آشکارند. به همین علت است که تاریخ را باید زیست اما اشاره‌های ناپیدای نخستین را نیز باید به درستی دریافت. این سخنان البته با پرگویی‌های بسیاری از "پسامدرنیست‌ها" مغایرت کامل دارد. این تهی‌اندیشان، خواسته یا ناخواسته تاریخ را مثله مثله می‌کنند تا روایت خرد و "کوچک" خود را بسان تافته‌ای جدا بافته به

مشتریان خسته و خواب‌آلوده بفروشنند. تاریخ نفت اما حاصل عینیت بخشیدن، تسویه و تصفیه‌ی ذهنیت‌هایی است که در قالب روایتی حقیر نمی‌گنجد؛ به عبارت دیگر نفت عینیتی است مشخص. در نتیجه، به مثابه‌ی رابطه‌ای اجتماعی، نفت خود روایت ناگفته‌ی یکایک ماست؛ و در این راستاست که می‌توان با پی بردن به معمای نفت به گشایش معمای خودستیزی و تراژدی آمریکا نیز نائل آمد.

۱۵ ماه مه ۲۰۱۵

مینه‌سوتا، آمریکا

پانوشت

^۱ "The Conquest of Mode of Production"

^۲ Karl Marx, *Capital*, vol. 3: 358: "The true barrier to capitalist production is capital itself"

^۳ قانون ارزش مارکس دوران و روابط اجتماعی در سرمایه‌داری را بیان می‌کند و نمی‌توان آن را فراتاریخی به تمام دوره‌ها ربط داد.

^۴ چنان‌که نخستین بار در کتاب "اصول اقتصاد بحران نفت" نشان داده‌ام، همین مقوله دست بسیاری از مکتب‌های اقتصاد

نئولیبرال، به ویژه "دُم خروس" مکتب "نئوکلاسیک" را در رابطه با مفهوم گرهی "رانت نفت" برملا می‌کند. برای مثال، حول همین مطلب نگارنده انتقادات بسیاری به کارهای پروفیسور موریس ایدلمن (استاد اقتصاد در ام.آی.تی) نموده است که مهم‌ترین آن نادرستی نظر وی در برشمردن ذخایر زیرزمینی نفت به طریق "موجودی کالای تولیدشده در انبار" است. تشخیص این اشتباه **تئوریک** برای درک "رانت" و تمایز مالکیت ارضی ("inventory") در بستر ملی‌کردن‌های نفت در دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار مبرم و ضروری است.

^۵ قوانین مربوط به حقوق بهره‌برداری نفتی [یعنی قراردادهای استعماری] حاکم بر

مناطق نفتی تحت سلطه‌ی جهان، شامل خاورمیانه، کاملاً متفاوت با قراردادهای اجاره‌ای است که در ایالات متحده حاکم است. باید توجه داشت که مشخصات اساسی قراردادهای اجاره‌ای ایالات متحده شامل مالکیت بر منابع زیرزمینی نیز است که به عنوان بخشی از مالکیت زمین گنجانده شده است. به دلیل رعایت قانون تصرف (rule of capture) در ایالات متحده، منابع زیرزمینی به صاحب زمین تعلق دارد (بینا، اصول اقتصاد بحران نفت، نیویورک: سنت مارتین، ۱۹۸۵، صفحه ۲۲).

۶ برای نمونه به وقایع مربوط به ملی کردن نفت در زمان محمد مصدق و علت اصلی کودتای آمریکایی / انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رجوع کنید.

۷ جهت آگاهی از مفهوم رقابت از دیدگاه کارل مارکس به ترجمه فقر فلسفه، انتشارات سیاهکل (۴)، بدون مکان انتشار، ۱۳۵۵، صفحات ۱۵۴-۱۵۲ رجوع کنید. نسخه‌ی انگلیسی آنکه دقیق‌تر است، به شرح زیر است:

The Poverty of Philosophy, Moscow: Progress Publishers, 1973, pp. 130-132.

خواننده‌ای که با زبان انگلیسی آشنایی دارد می‌تواند به فصل سوم اثر نگارنده در کتاب تئوری‌های بدیل رقابت: چالش‌هایی علیه اقتصاد نئوکلاسیک، "رقابت سنتزوار، نفت گلوبالیزه و فرقه‌ی انحصارباوران" رجوع کند. عنوان انگلیسی کتاب به شرح زیر است:

Cyrus Bina, "Synthetic Competition, Global Oil, and the Cult of Monopoly," in *Alternative Theories of Competition: Challenges to the Orthodoxy*, pp. 55–85, (eds.) Moudud, Bina, and Mason, London: Routledge, 2013.

۸ مبدأ ثابت اولیه در شبکه‌ی بین‌المللی کارتل که در خلیج مکزیک تثبیت شد، متمرکز بر هزینه‌ی تولید نفت در ایالات متحده بود. این نظام مبدأ ثابت که بر پایه‌ی قیمت نفت در ایالات متحده (در خلیج مکزیک) بنا شده بود، به عنوان چوب‌خطی همگانی (به طریق سرانگشتی و حسابداری) برای قیمت‌گذاری نفت در هر منطقه‌ای از جهان مورد استفاده قرار گرفت. هزینه‌ی حمل و نقل خیالی مبتنی بر محاسبه‌ی عجیب هزینه‌ی حمل نفت از خلیج مکزیک به هر مقصدی در جهان،

بدون توجه به محل تولید و محل بارگیری، بود. جهت آگاهی بیشتر به منبع زیر رجوع کنید:

John Blair, *Control of Oil*, New York: Pantheon, 1976.

۹ سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در سال ۱۹۶۰ تشکیل شد. بنیان‌گذاران اولیه‌ی آن ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا بودند. طی این دوره، با توجه به تمایل به تثبیت قیمت نفت بر حسب مبدأ ثابت در خلیج مکزیک، نفت داخلی ایالات متحده نیز کنترل شد (جان بلر، *کنترل نفت*، ۱۹۷۶، صفحات ۱۲۱-۲۰۳).

۱۰ این همان آژانس بین‌المللی انرژی است که ایده و توصیف دقیق آن در یادداشت

آمریکا-انگلستان در سال ۱۹۶۴ مطرح شده بود. از قضا، این "دقت در پیش‌بینی" ویژگی متحجرانه‌ی سیاست خارجی آمریکا را دست به دست با موافقت‌نامه کارتلی اکناکری در دوران پاکس امریکانا (۱۹۷۹-۱۹۴۵) آشکار می‌سازد. برای آگاهی بیشتر به کتاب *نفت: ماشین زمان*، چاپ دوم، ۲۰۱۲، فصل چهارم رجوع کنید.

^{۱۱} در این مقاله مفهوم رقابت در مراحل بالای سرمایه‌داری (نظیر دوران کنونی) در رابطه با تمرکز و تراکم فشرده مانند آنچه مارکس *رقابت سنتزوار* نامیده به حساب آمده است. رقابت مارکسی در سرمایه‌داری رابطه‌ای مستقیم با ازدیاد تراکم و تمرکز سرمایه دارد و با آنچه هابسون، لینن و یا هیلفردینگ رقابت

می‌نامند کاملاً در تضاد است. برای تشخیص رقابت در نزد مارکس و دیگر نکات راجع به مفهوم امپریالیسم، علاوه بر کتاب اخیر (۲۰۱۳) مندرج در پانوشت شماره ۱۱، به سری سخنان ۸ ساعته‌ی نگارنده (در ۶ بخش) در سامانه گروه پروسه، "تریبون پروسه" رجوع کنید. لینک انگلیسی این سامانه به شرح زیر است:

www.processgroup.org

۱۲ نگارنده دوران پاکس امریکانا را در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ پایان‌یافته تلقی می‌کند و هم‌زمان با فروپاشی این نظام، سخن از هژمونی رهبر آن ایالات‌متحده را نیز به کلی مردود می‌شمارد؛ رجوع کنید به مقالات و کتاب‌های نگارنده، به ویژه منابع

زیر:

The Economics of the Oil Crisis, New York: St. Martin's, 1985

Oil: A Time Machine, Second Edition, New York: Linus, 2012

A Prelude to the Foundation of Political Economy: Oil, War, and Global Polity, New York and London: Palgrave Macmillan, 2013.

۱۳ برخی از نویسندگان این را یک عقب‌نشینی موقت برای ایالات متحده تعبیر می‌کنند. برای مثال سیمون براملی (هژمونی آمریکا و نفت جهانی، ۱۹۹۱، صفحات ۲۰۵-۲۰۸) از چپ‌گرایانی است که چنین ادعایی می‌کند. برای آگاهی از این نظر و نظر نگارنده در مردود بودن این نگرش به منابع زیر رجوع کنید:

Simon Bromley, *American Hegemony*

and World Oil, University Park: Pennsylvania State University Press, 1991

Cyrus Bina, *Oil: A Time Machine*, Second Edition, New York: Linus, 2012

Cyrus Bina, *A Prelude to the Foundation of Political Economy: Oil, War, and Global Polity*, New York and London: Palgrave Macmillan, 2013.

۱۴ کتاب‌های درسی دانشگاهی، مکتب مسلط بازار به غلط و با ترفندی ناشیانه، نمودار عرضه و تقاضای کوتاه‌مدت را متقاطع نشان می‌دهد. پرسش اصلی این است که چگونه در کوتاه‌مدت این‌همه تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان قادرند به قیمت واحدی در بازار برسند درحالی‌که با توجه به طبیعت پراکنده‌ی تولید و توزیع در این سیستم چنین "تقاطع‌ی" ناممکن

است، مگر با فرض محال. در کلاس‌های درسی خود در آمریکا، نگارنده این تقاطع ذهنی را به فرمان غیبی تشبیه می‌کند که شباهتی بسیار به دخالت تصنعی "دلال برگزاری حراج" در بازار (!) **لیون والرا** (سویسی)، بنیان‌گذار مکتب نئوکلاسیک دارد. این "ابتکار" کودکان چندان بی‌شباهت به تلاش در اثبات تئوری "مبدأ پیدایش انواع" داروین با تکیه به عملکرد "خدا" نیست. درک تئوری ارزش مارکس پیشکش قدم این "راه‌گشایان" خیال‌پرور. رهبران و پیروان این مکتب تا به امروز حتی از درک سیستم اقتصاددانان کلاسیک و لزوم الویت قیمت طولانی بر قیمت لحظه‌ای بازار، نیز عاجز مانده‌اند.

۱۵ جهت بررسی بخش نفت بر اساس

تئوری ارزش مارکس به مقالات نگارنده، به ویژه سه کتاب مندرج در پانوشتها، نگاه کنید.

۱۶ در بحران اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، شوخی زیر، ورد زبان مردم تگزاس بود: "آیا می‌دانید چرا امسال مرسدس بنز نه صندلی دارد نه رُل؟" پاسخ این بود: "چون نفتی‌ها نشیمن خویش را از دست داده‌اند و همین‌طور نمی‌دانند به که و کدام طرف رو کنند." در آن زمان بسیاری از تولیدکنندگان نفت در آمریکا تولید را متوقف و سرشماری از چاه‌ها را بستند و جمع کثیری در مناطق نفتی بیکار شدند. همچنین، ترفند "تولید هوا-هوسی" (swing production) توسط عربستان سعودی به پروژه‌ای خودشکن و خودکشنده تبدیل شد.

از یک سو این عمل (تولید فراتر از گنجایش تکنیکی تولید با انگیزه‌ی سیاسی) باعث کاهش بازدهی میدان‌های نفت در حال تولید در میان‌مدت در عربستان شد. از سوی دیگر، در فرآیند جنگ ایران و عراق، عربستان (با فشار دولت رونالد ریگان) با اشباع بازار (که فقط برای زمانی محدود ممکن بود) کل درآمدهای رانتی خود و دیگران را از طریق قیمت کاهش داد؛ به عبارت دیگر، چنین رفتار غیرمنطقی و زیان‌آور درآمد این کشور را آن‌چنان تقلیل داد که چندی بعد خود این دولت دچار کسری بودجه شد. آنان که به رجزخوانی‌های توخالی دولت عربستان، یعنی "پادگان آمریکا" (در کنار پادگان دیگر آمریکا-اسرائیل)، بها می‌دهند بر این

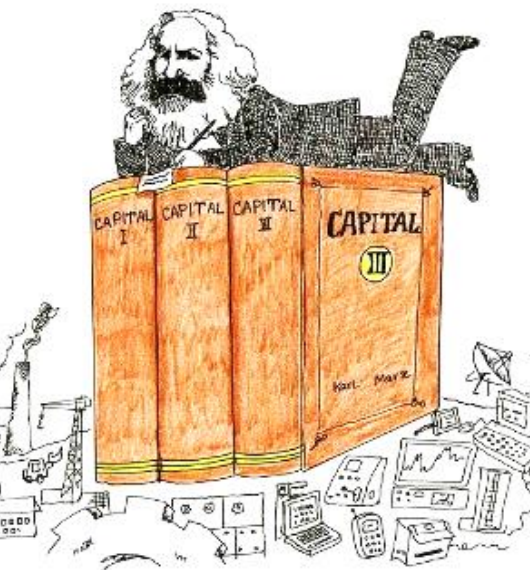
حقیقت آشکار چشم فرو بسته‌اند که (۱) نفت گلوبالیزه در این دوران دیگر مفری جهت شلنگ و تخته انداختن سیاسی نه برای آمریکا (ارباب) و نه برای گماشتگان فرتوت و نیمه‌جان آن باقی نگذاشته و (۲) موازنه‌ی قدرت سیاسی در جهان (به ویژه در خاورمیانه) از زمان فروپاشی نظام پاکس امریکانا (۱۹۷۹-۱۹۴۵) برای همیشه تغییر کرده است. این خود البته پایان تاریخ پاکس امریکانا اعلام کرده است؛ و پایان همین تاریخ است که دقیقاً فرانسیس فوکویاما (و خیل دریوزگان ایدئولوژی او در میان "اصلاح‌طلبان" رنگارنگ جمهوری اسلامی) را وارونه (و خجالت‌زده) بر فرق سر خود می‌نشانند. "پایان تاریخ" فوکویاما خوابی کودکانه بود که زود این

پهلوان پنبه‌ی "سیاست" را از خواب تب
آلود نئوکانی بیدار کرد.

۱۷ کاهش کند تولید نفت، در حالت اضافه
عرضه در بازار، به روال فرضیه نئوکلاسیک
"قدرت بازار" عمل نمی‌کند؛ برعکس، این
پیامد ناشی از ویژگی خود تولید نفت است.
درستی این نظر - که سال‌ها پیش نگارنده
آن را عنوان کرده - را می‌توان در کاهش
روزافزون قیمت نفت، همراه با آهنگ
آهسته‌ی کاهش تولید، از تابستان گذشته
تاکنون در آمریکا ملاحظه کرد. همچنین، به
ویژه در آمریکا و کانادا، تغییر جهت
سرمایه‌گذاری (سرمایه‌هایی که قرار بود در
آینده‌ی نزدیک در بخش نفت جایگزین
شوند) را می‌توان به خوبی مشاهده کرد.

جهانِ نفت در جهانِ مارکس

سیروس بینا



انتشارات پروسه
processgroup.org